

مغز طفل پیش از دو سالگی شکل میگیرد

مادران باید باطفال خود آزادی بیشتری بدهند

امروزه اگر از والدین مختلف پرسیده شود که بعقیده آنها کدام دوره درگسترش و شکل گرفتن مغز طفل تأثیر دارد بدون شک پاسخهای متفاوتی داده خواهد شد. گروهی این دوران را از سه تا شش سالگی میدانند، برخی سال اول تحصیلات ابتدائی را ذکر می کنند وحتی بعضی نیز از هفته های نخستین پس از تولد سخن به میان آورند ولی کمتر کسی است که بداند خیراً به اثبات رسیده تنها یک دوره هشت ماهه در شکل گرفتن مغز کودک و گسترش استعداد وقوه ای عقلانی او تأثیر قطعی دارد و این دوره از ۱۰ ماهگی تا ۱/۵ سالگی است.

پژوهشها وبررسیهای اخیر جائی برای تردید باقی نگذاشته که در خلال همین مدت به به ظاهر کوتاه، که طی آن مغز طفل توسعه می یابد، اعمال مادر بیش از هر زمان دیگری بر کودک نوپا تأثیر برجای مینهد و درست در همین دوران

است که مادر می تواند با اعمال خود از تکه ای گوشتی که جز قیافه ظاهری شباهتی اندک به آدمیان دارد انسانی با آینده درخشان، استعداد و قدرت فراوان برای کاسیابی در جامعه و زندگی آینده بسازد و یا برعکس چنان کند که او در دوران بلوغ وپس از آن همواره با ناکامی قرین باشد بنحوی که تغییر سرنوشتش بسیار مشکل بنظر رسد.

اما بجاست گفته شود که نتایج بررسیها هنوز بطور کامل در اختیار جامعه، و بویژه مادران، گذاشته نشده و آنها نمیدانند که چگونه با اعمال خود سرنوشت و آینده طفل کوچکشان را رقم میزنند و از این رو به اتخاذ تصمیمهای عادی و روزمره اکتفا می کنند وحتی به اهمیت این تصمیمها فکر نمیکنند و باید دانست که نمیتوان گناهی را متوجه آنها دانست چرا که حتی بسیاری متخصصان و کارشناسان تعلیم و تربیت نیز تا ماههای اخیر از این موضوع چندان آگاهی نداشتند.

طرح «پیش از مدرسه» هاروارد که یکی از عظیم ترین برنامه های تحقیقاتی بشمار می آید نیز درابتدا نمی توانست براین دوره بخصوص تأکید کامل داشته باشد و از این رو حتی « برتن وایت » روانشناس معروف که از سال ۱۹۶۵، یعنی از آغاز طرح، درصدر سایر محققان قرار گرفت و عملیات را رهبری کرد، دوران دیگری را در نظر داشت اما بهرحال با اجرای این طرح ملت امریکا برای نخستین بار دریافت که موفقیت یا ناکامی کودکان در تحصیل پیش از اینکه آنها به ۶ سالگی برسند تعیین و مشخص میشود. دکتر « بنجامین بلوم » استاد دانشگاه شیکاگو در کتابی بنام ثبات و تحول در اختصاصات انسانی « که بسال ۱۹۶۴ انتشار داد خاطرنشان کرد که بیش از پنجاه درصد استعداد ونیروی خلاقه هر فرد تا پیش از چهار سالگی حاصل میشود و از این سن به بعد باید تلاش فراوان کرد واز نیروهای عظیم یاری گرفت تا تغییری در آن بوجود آورد.

انتشار این کتاب و مقالاتی که بدنبال آن به چاپ رسید والدین را در مقابل مسائلی جدید قرار داد . بیشتر پدر و مادرها - بویژه امریکاییها در دهه ۶۰-۱۹۵۰ باین که باید طفل را به خود واگذارند تا رشد کند و همانگونه که مایل است به زیستن ادامه دهد و تنها باید از محیطی مناسب و محیط کافی برخوردار باشد ، معتقد بودند و حتی از دخالت در کارهای کودکان خود احساس شرم میکردند اما نگاه در اواسط دهه - ۱۹۶۰ ثابت شد که عشق به تنهایی کافی نیست و باید زمینه را چنان مساعد و مناسب کرد که استعداد طفل پرورش یابد و توان آموختن به نحو اکمل را در مدرسه بدست آورد و بدین ترتیب اینک پدران و مادران خود را در رشد قوای عقلانی طفل بهمان اندازه مسئول می بینند که در رشد احساسات و عواطف او .

ولی برآستی والدین چه روشی را باید انتخاب کنند ؟



متأسفانه هیچکس نمیتواند به آنها کمک کند . در دهه های اخیر ، کمتر دانشمندی به این مسأله توجه داشته است چراکه بیشتر علمائی که در در زمینه رشد کودک تحقیق کرده اند به مسائلی چون نحوه تغذیه ، تربیت اولیه و مشابه آن - که در دوره فریود و

طرفداران او رایج و مطرح بوده - پرداخته اند و از این رو کمتر فرصتی برای مطالعه درباره کودکانی که دارای شایستگی های استثنائی یا عقب ماندگیهای عجیب هستند باقی مانده است . طرح « پیش از مدرسه » هاواراد درست در همین جهت ←

ریخته شد و در ایسن راه گام برداشت . اما در نخستین قدم این مسأله مطرح شد که چگونه میتوان شایستگی و یا حتی نبوغ را در شش سالگی تشخیص داد ؟ دکتر « وایت » در این باره میگفت : اگر نتوانید راهحلی برای این مسأله پیدا کنید نمیتوانید کوچکترین پیشرفتی داشته باشید . و از این رو با دوازده محقق دیگر به کار پرداخت تا این راهحل را بیابد .

پژوهندگان در کودکستانهای مختلف مشغول مطالعه و تحقیق شدند و از بسیاری کودکانی که در این کودکستانها روز رامیگذرانند آزمایشهای مفصل بعمل آوردند تا سرانجام دو گروه از کودکان ۳ تا ۶ ساله را برای ادامه پژوهش خود مناسب تشخیص دادند . گروه « الف » شامل اطفال دارای درجه بالای شایستگی بود ، اعضاء این دسته نه تنها در کلاس بلکه در حیاط مدرسه نیز به خوبی میتوانستند مشکلات را از پیش پای خود بردارند در حالی که اعضا گروه دیگر ، که « ج » نامیده شد ، دارای توانائی کافی نبودند .

در وهله اول بنظر میرسید کودکانی که در گروه « الف »

قرار گرفته اند تفاوت چندانی با اطفال دسته دیگر ندارند اما سرانجام کشف شد که آنها که در دسته « الف » هستند دارای استعدادها و مهارتهای اجتماعی هستند که تعداد آنها به ۱۷ میرسد و افراد گروه « ب » این خواص را فاقدند .

بچه های گروه « الف » میدانستند که هنگامی که نیاز به یاری و جلب توجه افراد بالغ دارند و زمانی که میخواهند از آنها اطلاعاتی بگیرند چگونه باید عمل کنند اما اطفال گروه دوم چنین دانش و استعدادی را نداشتند . در کلاس درس این تباین بیشتر آشکار میشد زیرا آنها که از این نظر ناتوان بنظر میرسیدند اغلب باعث بهم خوردن نظم میشدند در حالیکه کودکان « الف » میدانستند چگونه باید عمل کرد . آنها قدرت طرح و اجرای برنامه های پیچیده تر را داشتند و جملات مشکل تر را به سادگی درک میکردند .

تحقیقات و بررسیها ادامه یافت و توانائیها همچنان آزمایش شد تا سر انجام پژوهندگان به نتیجه بسیار عجیبی دست یافتند : جوانترین عضو گروه « الف » که کودکی سه ساله بوده در همه آزمایشها توانائی برابر با اطفال شش

ساله نشان داده بود و حتی بمراتب بریک شش ساله از گروه « ج » برتری داشت بعبارت بهتر محققان دریافتند که آنچه اختلاف بین اعضای دو گروه را بوجود آورده به سنین پائین تر از سه سال مربوط میشود .

بدین ترتیب آنها اطفال « بزرگتر » را رها کردند و از کودکستانها به خانه رفتند تا زندگی کودکان بین یک تا سه سال را بررسی و مطالعه کنند و در این راه بهیچوجه به نژاد ، درآمد ، محل سکونت و تحصیلات توجه نکردند بلکه مستقیماً وارد دنیای کوچک طفل شدند که مادر بچه چند باروچه مدت با او صحبت کرده است ؟ چه چیزهایی به او آموخته ، چه تشویقها و ترضیقاتی برایش قائل شده است ؟ چه اسباب بازیهایی و چگونه در اختیار طفل قرار داده است ؟

گروهی از محققان با استفاده از ضبط صوت و حتی فیلمبرداری رفتار روزانه طفل را زیر نظر گرفتند در حالیکه گروه دیگر به رهبری دکتر « واتز » معاون دکتر « وایت » به بررسی نقش مادر و محیط اطراف کودک پرداختند .

تحقیقات دو سال ادامه یافت و طی آن چهل مادر و

فرزندانشان تحت بررسی دقیق قرار گرفتند و مطالعه درنتایج برنامه دوساله بود که واقعیت های بسیاری را بر دانشمندان آشکار ساخت. تفاوتها و اختلافها بین کودکان گروه «الف» و «ج» در دوسالگی و حتی ۱/۵ سالگی کاملاً عیان بود اما در ده ماهگی هیچکس نمی توانست بین کودکانی که بعد در این دو گروه طبقه بندی میشدند تفاوتی گذارد و تشخیص دهد که هر یک بعداً در کدام دسته قرار خواهد گرفت. بدین ترتیب واضح بود که آنچه طی این دوره هشت ماهه میگذرد ویژگیهای کودک را تعیین میکند.

پروفسور «وایت» میگوید: «ما کاملاً در این مورد مطمئن شده ایم و در تحقیقات خود برای یافتن علل اختلافها به یک نتیجه رسیده ایم و آن اینکه رفتار مادر و اعمال او، بهمانگونه که فروید معتقد است، نه تنها در روحیه بلکه در پرورش استعداد های کودک نیز نقش اساسی و قطعی دارد.»

او اضافه میکند: «تغییرات و دیگر گونیهای ظاهری طی دوره هشت ماهگی تا ۱/۵ سالگی نیز بسیار است چرا که طفل ظرف همین مدت ناگاه شروع

به راه رفتن میکند، به همه جا سر میزند و آرایش سابق از بین میرود. در عین حال به درک زبان افراد بالغ سپردارد و حتی خود میکوشد تا کلماتی را بر زبان آورد. این دورانی است بس مشکل و نوعی تجربه و نیز آزمایش برای مادر بشمار میرود که پس از گذشت آن، در سه سالگی، طفل رام خویش را مشخص میکند.»

مادران در این هشت ماه چه میکنند؟ عجب اینکه آنها بخش قابل ملاحظه ای از وقت خود را صرف طفل نمیکند. اشتغالات فراوان مانع از آن میشود که همه حواسشان معطوف به بچه باشد و حتی گروهی از آنها کارهای نیمه وقت نیز دازند. دکتر «وایت» میگوید که مادران امریکائی تنها ۱۰ درصد وقت خود را بطور کامل و بدون کوچکترین انحرافی صرف طفل ده ماهه تا یکسال و نیمه خود می کنند و با توجه به این که کودک معمولاً ۱۲ ساعت در خواب است می توان این مدت را به نیم ساعت بر آورد کرد که بسیار ناچیز است.

در این دوران هشت ماهه، مادران دارای دو تأثیر مستقیم و غیر مستقیم در زندگی کودک خود هستند که اولی از

تشریک مساعی آنها با طفل « هنگام پرواز بسوی افقهای دورتر » ناشی میشود و دیگری با سازمان دادن و طرح محیط مادی اطراف کودک.

همین بررسی نشان داد که مادران کودکانی که بعداً وارد طبقه بندی «الف» میشوند تعداد بیشتری اسباب بازی و وسائل خانه را در اختیار طفل خود قرار میدهند و ضمناً اجازه بیشتری برای رفت و آمد آزاد به گوشه و کنار اطاق به او اعطا می کنند و تنها اشیاء برنده و سموم را در مکانی دور از دسترس کودک قرار میدهند تا او فارغ البال در همه جا به گردش مشغول باشد در حالیکه مادرانی که بعداً اطفالشان در گروه «ج» وارد میشوند سعی می کنند بوسیله محدود کردن کودکان و کنترل حرکات - و حتی احساسات آنها به گمان خودشان از این «بچه های چشم و گوش بسته» حمایت کنند در حالیکه همین حمایت که مانع آزادی کودک میشود، ناکامیهای بعدی را بیاری آورد. دکتر «وایت» معتقد است که استفاده از صندلیهای بلند یا قفس های ویژه کودکان وسایل پرورش نیافتن مغز بقیه در صفحه ۴۱

کودک را بطور کامل فراهم میآورد. نقش « شاور » و « تشریک مساعی کننده » مادر زمانی به کار گرفته میشود که طفل به مانعی بر میخورد که گذشتن از آن برایش دشوار است یا با شیئی تازه و هیجان-انگیز روبرو میشود که او را تحت تأثیر قرار میدهد « وایت » میگوید که در اینحال مادر « الف » چند ثانیه ای وقت خود را مصروف فرزندش میدارد و سعی میکند بازبان و حرکات دست آنچه را مایه شگفتی طفل شده برای او تشریح کند. برای تفکر، عقایدی چند را به او دهد و سرانجام مهارتی ویژه را به وی بیاموزد.

دوره ۱۰ تا ۱۸ ماهگی بسیار مهم بنظر میرسد چرا که مادران طی این دوران، روش خود را آشکار میسازند. دکتر « جین واتز » دستیار « وایت » میگوید: کردار و گفتار مادران خود بخود باتوجه به ارزشهایی ویژه است که بر آن تأکید می کنند و چون فشار بر کلیه این ارزشها یکسان نیست اختلافها روز بروز بیشتر میشود. « نمی توان گفت که سرنوشت طفل در ۱/۵ سالگی کاملاً تثبیت شده است. اگر آنها در

شرایطی و محیطی دیگر قرار گیرند، شاید سریعاً به سوی بهتر یا بدتر شدن گام بردارند اما مسأله این است که معمولاً این اطفال همچنان با مادر خود میمانند و اگر مادران به روش پیشین ادامه دهند، خطمشی توسعه فکری کودکان کاملاً مشخص خواهد بود.

دکتر « وایت » قصد دارد که در سال مسیحی جاری با تعداد زیادی از مادران به گفتگو بنشیند و به آنها بگوید که یک مادر « الف » باید چه ویژگیهایی را دارا باشد. او به آنها توصیه خواهد کرد طی هشت ماه مذکور اطراف طفل خود را با اشیاء مختلف پر کنند و به او آزادی حرکت و حتی بالا و پائین رفتن از موانع کم ارتفاع را دهند. در حالیکه اینک تأثیر رفتار مادران در روحیه و استعداد فرزندان در دوران ۱ تا ۱۸ ماهگی قطعی بنظر میرسد، دانشمندان طریحی را آغاز کرده اند تا در ماههای پیش از این دوره نیز تحقیقاتی بعمل آورند چرا که ممکن است ریشه و منبع اختلافهایی که طی ۱۰ تا ۱۸ ماهگی آشکار میشود در ماههای اولیه زندگی نوزاد باشد اما تا بحال

تجزیه و تحلیلی که بتواند مدد کارشان باشد، نیافته اند آنگاه که به این تجزیه و تحلیل دسترسی باشد و به دانش بشر در این باره افزوده شود می توان به مادران گفت که چگونه باید طفل خود را در نخستین هفته و ماههای زندگی، پرورش دهند تا رشد فکری کاملتری داشته باشد اما این باعث نمیشود که والدین فعلاً دست روی دست بگذارند چرا که حال تأثیر رفتارشان طی دوره ۱۰ تا ۱۸ ماهگی کاملاً آشکار است و از این رو با بکار بستن آنچه گفته شد، می توانند فرزندان باهوش تر و خوشبخت تر تحویل جامعه دهند.

زمان بسیاری مسائل را حل خواهد کرد و از این رو اگر دمسال دیگر هر مادری ناچار باشد به همان نحو که گرم کردن شیر طفل خود را میآموزد روشی و طریقه پرورش فکری و مغزی او را نیز یاد بگیرد جای تعجب نخواهد بود چرا که امروز دانشمندان با توجه به تحقیقات انجام شده در طرح « پیش از مدرسه » هاروارد علاقه ای وافر به ازین بردن مشکلات مادران نشان میدهند.